



بسم الله الرحمن الرحيم

به همه شما برادران و خواهران عزیزی که در این جلسه صمیمی و باصفا حضور دارید، خوشامد عرض می‌کنم و سالگرد حادثه بسیار مهم و ماندگار پیروزی در جبهه خرمشهر و برگرداندن این شهر به پیکر خونین کشور به وسیله دلاوران مؤمن ارتش و سپاه و نیروهای جان بر کف بسیج را به همه رزمندگان و ایثارگران و خانواده های همه شهیدان و جانبازان تبریک می‌گویم. امروز این سالگرد مبارک، مبارکتر و فرخنده تر شده است؛ به خاطر این که با روز آغاز امامت و ولایت مولا و سید ما حضرت بقیةالله ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف مقارن شده است. امیدواریم این ملت و این کشور، همیشه مشمول برکات ادعیه زاکیه آن بزرگوار و توجهات عطوفانه آن مولای کریم بوده باشند.

واقعه خرمشهر از دور فقط یک حادثه تاریخی است که برای ملت ایران هیجان آور و افتخارآمیز است؛ ولی از نزدیک، این قضیه شبیه یک معجزه بزرگ بود. وقتی رژیم عراق با تشویق دولتهای دشمن انقلاب به مرزهای ما حمله کرد، هدفگیری دقیقی کرده بود. خرمشهر، قدم اول و بسیار مؤثر از این هدفگیری بود. هدف آنها به طور خلاصه این بود: با خود فکر کرده بودند با پیروزی انقلاب، ایران اولاً نیروی مسلحی ندارد که از مرزها دفاع کند؛ ثانیاً سامان اداری و اجتماعی درستی ندارد تا بتواند به دفاع از کشور و منافع ملی بپردازد؛ ثالثاً در دنیا انقلاب طرفداری ندارد. یک طرف آمریکا بود، دشمن پر از حقد و کینه علیه انقلاب - چون انقلاب سلطه آمریکا را بر این کشور از بین برده بود، بنابراین از غضب و کینه بر انقلاب و نظام اسلامی پُر بودند - یک طرف هم شوروی سابق بود؛ آن هم با دلایل دیگری علیه انقلاب اسلامی. این دو ابرقدرت که در دهها مسأله با هم اختلاف داشتند، در دشمنی با ایران با یکدیگر اتحاد کلمه داشتند و هر دو به رژیم عراق صمیمانه و با همه وجود کمک و از آن دفاع می‌کردند! ناتو و قدرتهای اروپایی به عراق کمک کردند؛ هواپیما دادند، بمب دادند، تانک دادند، وسایل شیمیایی دادند، هلیکوپتر دادند، موشک دادند. اروپای شرقی نیز که آن روز زیر سیطره حکومت شوروی و وابسته به آن بود، هرچه عراق می‌خواست، به او داد. بنابراین یک طرف عراق بود با حمایت آمریکا و شوروی و ناتو و ورشو - که همان پیمان اروپای شرقی و کشورهای بلوک کمونیست بود - و همچنین دولتهای عربی منطقه که پول و سلاح و امکانات و مشاور نظامی و هرچه دولت بغداد برای رسیدن به هدفهای خود در این حمله احتیاج داشت، بی دریغ در اختیار او قرار می‌دادند؛ یک طرف هم نظام جمهوری اسلامی بود.

آمریکا با این نظام بد بود و برای این که این نظام از بین برود، لحظه شماری می‌کرد. شوروی هم با این نظام بد بود؛ اروپاییها هم با آن هیچ گونه رابطه ای نداشتند و هیچ دلسوزی ای برای آن نمی‌کردند؛ دولتهای مرتجع هم به گونه دیگر. امکانات مالی کشور، بسیار ضعیف؛ نیروهای مسلح، نامنجم؛ وسایل نظامی، بعضی کهنه و فرسوده و بعضی منتظر قطعه ای بود که به ما نمی‌فروختند. هواپیما داشتیم، قطعه نداشت؛ تانک داشتیم، قطعه نداشت و دنیا به ما نمی‌فروخت؛ در داخل هم از این وسایل هیچ چیز تولید نمی‌شد.

در چنین وضعیتی، طبیعت قضیه چیست؟ طبیعت قضیه همان چیزی است که عراق پیش بینی کرده بود: با یک حمله بیاید ابتدا خرمشهر را بگیرد، بعد اهواز را بگیرد، بعد دزفول را بگیرد و در نهایت خوزستان را از ایران جدا نماید؛ سپس شروع به چانه زنی کند. خوزستان را تا آخر پس ندهد، منابع نفتی کشور را در اختیار بگیرد و بعد هم دولت انقلاب را از موضع ضعف و ذلت پای میز مذاکره بنشانند. این، نقشه رژیم عراق و در حقیقت نقشه آمریکا و شوروی بود.

در قدم اول، نیروهای عراقی پیشرفتهایی کردند و تا سیزده چهارده کیلومتری اهواز هم رسیدند؛ اما وقتی خواستند به خرمشهر - که مرز نزدیکتر بود - حمله کنند، دچار مانع شدند. علت هم این بود که نیروهای مردمی، جوانان مؤمن



و مرد و زن انقلابی وارد میدان شدند؛ یعنی در این جا انقلاب شروع کرد خود را نشان دادن؛ بنابراین دشمن نزدیک اهواز زمینگیر شد. آن جا نیروهای مسلح و ارتش و نیروهای مردمی پشت سر هم مثل کوه در مقابل دشمن ایستادند و این اولین تودهنی ای بود که به آنها زده شد. اما غم، دل ملت ایران را گرفته بود؛ چون هزاران کیلومتر از خاک کشور زیر چکمه دشمن قرار داشت. بنده در ماههای اول جنگ، در همان مناطق بودم؛ هم وضع مردم و هم وضع نیروهای مسلح را می دیدم. نیروهای مسلح، عازم و جازم بودند؛ اما غم سنگینی بر دلشان نشسته بود. بتدریج عظمت نیروهای مردمی، خود را نشان داد. سپاه پاسداران به سرعت خود را سازماندهی کرد و نیروهای مردمی و بسیج مردمی بتدریج سازمان پیدا کردند؛ یعنی جوهر انقلاب و ایمان در این میدان خطر، خود را در اراده و عمل و قدرت مدیریت انسانها نشان داد.

دنیای سیاسی - مثل سازمان ملل و امثال آن - با ما چه کرد؟ دنیا از همه طرف فشار آورد که بنشینید با عراق مذاکره کنید و جنگ و مقاومت را متوقف سازید. این یکی از نقاط عبرت است؛ جوانان ما روی این نقاط خیلی تکیه کنند. ما دولت تازه کاری داشتیم که دو سال روی کار آمده و با چنین حمله سنگینی مواجه شده بود و دشمن در هزاران کیلومتر زمین ما، از جنوبی ترین نقطه تا شمالی ترین نقطه همسایگی با عراق، مستقر شده بود؛ اما در این حال به ما می گفتند بیایید مذاکره کنید! مذاکره از موضع ضعف و ذلت و همراه با دست پُر حریف در چانه زنی. آن روز اگر مذاکره صورت می گرفت - که یک عده از سیاسیون، همان روز به امام فشار می آوردند که بنشینید مذاکره کنید - مطمئناً عراق از بخش عمده خاک ما خارج نمی شد و تا امروز خوزستان و خرمشهر و شاید بسیاری از مناطق دیگر همچنان زیر چکمه نیروهای متجاوز بیگانه بود. اما امام ایستاد. منطق امام این بود که وقتی متجاوز در خاک ماست و با دست پُر ما را تهدید می کند، ما مذاکره نمی کنیم. مذاکره آن وقتی صورت می گیرد که دشمن از تمام خاک ما خارج شود. امروز عده ای ناجوانمردانه این حقیقت را ندیده می گیرند. آن روز عده ای، از جمله همان روسپاهان فراری از کشور که امروز به دامن آمریکا و اروپا و جاهای دیگر پناه برده اند، از طریق محافل سیاسی و روزنامه ها و رادیو و تلویزیون - که در دست آنها بود - مرتب فشار می آوردند که امام باید مذاکره کند. هیأتی بین المللی هم مرتب به ایران می آمدند و می گفتند مذاکره کنید. امام با الهام از همان بینش روشن، ایمان راسخ، توکل به خدا و قدرت اراده ایستاد و گفت اگر ما توانستیم سرزمینهای خود را پس بگیریم، آن گاه وقت مذاکره است؛ امروز وقت مذاکره نیست؛ عملاً هم همین طور شد.

در چنان شرایطی که غم، دلها را فرا گرفته و رجزخوانیهای عراق همه دنیا را پُر کرده بود، نیروهای ما از کمترین امکانات مادی برخوردار نبودند. این که می گویم کمترین امکانات مادی، یک حقیقت است. من فراموش نمی کنم، یکی از سرداران و فداکاران آن روز - که امروز بحمدالله در همین جلسه حضور دارند - به اتفاق چند نفر در اهواز پیش ما آمدند و چند قبضه خمپاره انداز می خواستند تا بتوانند قدری در مناطق جلوتر ایستادگی و مبارزه کنند؛ اما کسی نبود به اینها این چند قبضه خمپاره انداز را بدهد! ما برای سیم خاردار و گلوله و آرپیجی مشکل داشتیم؛ تانک و نفربر و امثال اینها که به جای خود. آنچه در اختیار ملت ایران بود، عبارت بود از یک اراده قوی و نشاط همه جانبه که برخاسته از ایمان و آگاهی بود. این که امام فرمودند «خرمشهر را خدا آزاد کرد»، یعنی این.

خوب است در این جا یاد شهید عزیزمان «صیاد شیرازی» را گرامی بداریم. خیلی از فرماندهان آن روز بحمدالله امروز زنده و سر حال و مشغول انجام وظیفه اند و بعضی هم به شهادت رسیدند. این شهید و همکارانش در سپاه و ارتش مجموعه توانایی را تشکیل دادند و عملیات امام رضا، فتح المبین و سپس بیت المقدس را طراحی و اجرا کردند و بتدریج کارایی انقلاب و اسلام و یک ملت مؤمن را در این منطقه بسیار خطیر، مقابل چشم همه گرفتند. هیچ کس در دنیا باور نمی کرد که نیروهای مسلح ما بتوانند خرمشهر را پس بگیرند؛ چون خرمشهر رفته بود. همین مناظری که شما امروز می بینید اسرائیلیها با تانک در جنین به وجود می آورند، شبیه همین را در خرمشهر ما به وجود آوردند. البته - همان طور که پدر عزیز شهید «جهان آرا» گفتند - جوانان ما مقاومت کردند و مدتی دشمن را پشت در نگه داشتند. حدود چهل روز یا بیشتر، جوانان مؤمن و نیروهای مسلح ما توانستند به ارتش عراق تودهنی و او را پس بزنند؛ ولی بالاخره بسیاری شهید شدند و خرمشهر از ملت ایران غصب شد.



وقتی نیروهای مسلح ما در عملیات بیت المقدس با تدبیر، روشن بینی، اراده برخاسته از ایمان، توکل به خدا، استفاده ی از همه امکانات - یعنی نگذاشتند جزئی از امکانات هدر برود - و با تکیه به نیروی خود و اعتماد به خدای متعال حرکتشان را شروع کردند، هیچ کس در دنیا باور نمی کرد اینها بتوانند خرمشهر را آزاد کنند؛ اما توانستند. وقتی ما اعلام کردیم خرمشهر را پس گرفته ایم، تا یکی دو روز خبرگزاریهای دنیا حاضر نبودند این خبر را پخش کنند - با چشم تردید به آن نگاه می کردند - اما این اتفاق افتاد و آخر هم همه مجبور شدند به این پیروزی اذعان کنند. در این عملیات، رزمندگان ما بیش از پانزده هزار اسیر عراقی گرفتند و به اردوگاههای اسرا به عقب جبهه فرستادند. البته خرمشهر آزاد شد؛ اما بسیاری از سرزمینهای ما همچنان در زیر پای دشمن بود. مهران و نفت شهر و صدها شهر و روستای ما در طول مرز مغضوب بود.

در همین خلال، کسانی که حاضر نبودند برای انقلاب و منافع این کشور یک قدم بردارند، بلکه فقط بلد بودند نق بزند و علیه انقلاب بهانه گیری کنند، باز فشار می آوردند که جنگ را تمام کنید. اگر اراده قوی و مصمم و ایستادگی امام نبود، مطمئناً جنگ جز با پیروزی دشمن تمام نمی شد. همین نفسهای خبیثی که آن روز این وسوسه ها را در کشور می دمیدند، امروز هم بعضی شان سر بلند کرده اند و همان حرفها را تکرار می کنند و می گویند چرا بعد از فتح خرمشهر آتش بس را قبول نکردید؟! بعد از فتح خرمشهر، هنوز بخش عظیمی از سرزمینهای ما - مرزها و شهرهای ما - و نیز گروه کثیری از مردم ما در اختیار رژیم متجاوز بودند. تهدید بالایی سر مرزهای ما بود و دشمن از همه طرف تجهیز می شد. باید سر دشمن از سر مرزها کم می شد؛ این یک بینش خردمندانه بود. آن روز همه دلسوزان کشور، از مسؤولان نظامی و غیره، این منطقی را برای همه اثبات می کردند. امام یک انسان منطقی بود و تصمیم گرفت و عمل کرد و به فضل پروردگار توانست ملت ایران را سرافراز کند.

کسانی که به عزت مردم ایران و استقلال کشور و شرف و کرامتی که این ملت برای آن ارزش قائل است، اهمیت نمی دهند، آن روز و امروز و در طول سالها، همیشه با توصیه های ناجوانمردانه و بزدلانه خود سعی کرده اند ملت ایران را ذلیل و ضعیف کنند؛ همیشه هم تکیه شان به این است که ما نمی توانیم! در دل خودشان ضعف موج می زند؛ اما این را به ملت ایران نسبت می دهند. در دل خودشان فروغ ایمان نیست؛ این را به مردم مؤمن نسبت می دهند. این جفای به مردم مؤمن است. ملت ما ثابت کرده آن جایی که پای شرف، کرامت و دفاع از ارزشهای کشور و ارزشهای والای اسلامی در میان است، از همه توان خود استفاده و دشمن را مغلوب می کند. بعضی خیال می کنند وقتی گفته می شود تکیه به ایمان و ایثار، معنایش این است که خود را برای فدا شدن آماده کنید؛ نه. تکیه به ایمان و ایثار معنایش این است که با ایمانی که در دل انسان وجود دارد و با اتکال و اتکایی که به خدا هست، همه نیروهای انسان به کار بیفتند. این نیروها می توانند علم بیافرینند، تجربه بیافرینند، تولید کنند و پیچیده ترین صنعتها را به وجود آورند؛ همچنان که به وجود آوردند. ما از اول انقلاب هر جا به ایمان خود تکیه و به احکام اسلام عمل کردیم، پیروز شدیم؛ چه در جبهه علم، چه در جبهه سیاست، چه در کارهای اقتصادی و چه در کارهای نظامی. آن جایی که شکست خوردیم و پا در گل ماندیم و ضعیف شدیم، وقتی بوده است که از اسلام فاصله گرفته ایم. این را دشمن خوب فهمیده است.

دشمن راز پیروزی ما در خرمشهر و خرمشهرها را به چشم دید و فهمید این ملت اگر پرچم اسلام و ایمان را برافراشته نگهدارد، در همه میدانها پیروز خواهد شد؛ بنابراین سعی کردند این پرچم را سرنگون کنند. امروز همه تلاش امریکا و دستگاه و جبهه استکبار این است که عنصر قدرت و قوت و مقاومت را از ما بگیرد؛ یعنی می خواهد ایمان و اتکاء به نفس و امید و اتحاد را در ما تضعیف کند. ملتی که ایمان و اتحاد نداشته باشد و نسبت به آینده مایوس باشد، پیداست که در همه میدانها شکست خواهد خورد؛ در سیاست هم شکست می خورد، در اقتصاد هم شکست می خورد، در سازندگی کشور هم شکست می خورد. آنها می خواهند اینها را از ما بگیرند. اولین ضربه ای که می زنند، این است که ملت را از خود مایوس کنند.

امروز عده ای متأسفانه کارشان این شده است که مرتب دشمن را بزرگ و خود را کوچک کنند، عظمت دشمن را به رخ همه بکشند و دائماً بگویند ما نمی توانیم! یعنی ما هم مثل خیلی از کشورها و دولتها باید برویم در هاضمه استکبار



جهاني هضم شويم! اينها اشتباه مي کنند؛ خودشان ضعيف و از درون پوکند - يا پوک بودند يا پوک شدند - لذتهاي دنيا آنها را پوک کرده است؛ دنياطلبي آنها را بي ارزش و بي هويت کرده است؛ بنابراین خيال مي کنند همه مثل آنهايند. نخير؛ اين ملت توانا و اميدوار است؛ بيخود دل ملت را نلرزاند و مرتب نگويند ما نمي توانيم و قدرت حرکت نداريم. چرا، اين ملت قدرت حرکت دارد؛ اين ملت اسلام دارد؛ اين ملت ابزار و وسيله بسيار مؤثر ايمان را دارد؛ اين ملت اتحاد حقيقي و قلبي خود را با مسؤولان کشور دارد. اين رشته اتحاد مقدسي که با پيوندهاي ايمان و عاطفه محکم شده است، در کمتر جايي از دنيا شبهش مي شود پيدا کرد.

ما به فضل پروردگار مشکلات را برطرف مي کنيم و مي توانيم دشمن را سر جاي خود بنشانيم. دشمن هر چه هم از لحاظ ابزار نظامي قوي باشد، در مقابل يك ملت منسجم و مؤمن و داراي اميد به آينده، هيچ غلطي نمي تواند بکند. البته ما مسؤولان بايد به وظايف خود عمل کنيم؛ دولت و قوه قضاييه و مجلس بايد به وظايف خود عمل کنند. هر کس امروز ازوظيفه اصلي خود سربچي کند و خود را به کار ديگري مشغول و سرگرم سازد و از انجام وظيفه شانه خالي نمايد، خيانت کرده است و دچار لعنت ابدی خواهد شد. ما مسؤولان بايد روح اسلامي را در خود زنده نگهداريم؛ روح اشرافيگري را دور بيندازيم و رشته سودجويي و ثروت طلبي و دنبال منافع شخصي دويدن و تجمل پرستي و امثال اينها را از دست و پاي خود باز کنيم. اگر گرفتاريهاي ما در بخشي حل نشده است، علتش اينهاست؛ اينها را بايد اصلاح کنيم.

عده اي با دستشان به پاي خود رشته هايي را مي بندند و گره هايي را به وجود مي آورند؛ خود را از قابليت استفاده براي اين ملت و آرمانهاي او مي اندازند و بعد هم اسلام و نظام اسلامي و احکام اسلامي را متهم مي کنند. ناجوانمردي از اين بيشتري؟! بعضي در دل خود احساس ضعف مي کنند، يا چشم غره هاي امريکا آنها را مي ترساند، يا وعده هاي امريکا و امثال امريکا دل ضعيف و ناتوانشان را به خود جذب مي کند؛ لذا به سمت امريکا مي کشند. آن گاه ملت و جوانان مؤمن و مديران باايمان و باصفاي کشور را متهم مي کنند که اينها نمي توانند؛ بنابراین ناچاريم برويم تسليم امريکا شويم! کساني که دم از مذاکره با امريکا مي زنند، يا از الفباي سياست چيزي نمي دانند، يا الفباي غيرت را بلد نيستند؛ يکي از اين دو تاست. در حالي که دشمن اين طور اخم مي کند، اين طور متکبرانه حرف مي زند، اين طور به ملت ايران اهانت مي کند، تصريح هم مي نمايد که مي خواهد عليه اين نظام و اين کشور و منافع آن اقدام کند، عده اي در اين جا ذليلانه و زبونانه مي گویند: چه کار کنيم؛ برويم، نرويم، نزديک شويم، با آنها صحبت کنيم، در خواست کنيم، خواهش کنيم؟! اين اهانت به غيرت و عزت مردم ايران است؛ اين نشانه بي غيرتي است؛ اين سياستمداري نيست. سعي مي کنند رنگ و لعابي از فهم سياسي به کار خود بدهند؛ نه، اين درست ضد فهم سياسي است.

ملت ايران آرمانها و مقاصدي دارد که در دنيا هر کس به اين مقاصد و نيز به ملت ايران احترام گذاشته و نظام جمهوري اسلامي را قبول کرده، ملت ايران در طول زمان با او مثل يك طرف برابر و مساوي وارد ميدان مذاکره و معامله شده است. ما با شوروي هم ارتباطات داشتيم، با اروپا و همه دنيا هم ارتباطات داريم. مسأله امريکا اين است که هويت اسلامي و ملي ما را قبول ندارد و اين را به زبان مي آورد. چرا عده اي از مدعيان سياست و فهم، نمي فهمند؟! واقعاً جاي تأسف است. حکومتي که اين طور صريحاً مي گوید مي خواهيم عليه نظام اسلامي و خواست ملت ايران عمل کنم و براي براندازي اين نظام بودجه مي گذارد، ارتباط و مذاکره با آن، هم خيانت و هم حماقت است! از خداوند متعال مي خواهيم که همه ما را هدايت فرمايد و دلهاي ما را به نور معرفتش روشن کند؛ برکات وجود مبارک ولي عصر ارواحنافداه را بر سر همه ما بگستراند و ما را از سربازان و جانبازان و فداييان و خدمتگزاران آن بزرگوار قرار دهد؛ ملت ايران را سربلند فرمايد و رزمندگان و ايثارگران عزيز را مشمول برکات خود قرار دهد. والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته